

## نگاهی به پدیدار شناسی ادموند هوسرل

حبيب الله كاظم خانى

### چکیده

پدیدار شناسی به عنوان یکی از جریانها و رویکردهای عمده در فلسفه قرن بیستم، برای نخستین بار زیر نظر ادموند هوسرل تدوین و تنسيق و به «پدیدار شناسی استعلایی هوسرل» شهرت یافت. این رویکرد در بستر تاریخی‌اش صور مختلفی یافته است که برخی از آنها عبارتند از: «پدیدار شناسی وجودی» ژان پل سارتر و موريس مرلوپونتى و «پدیدار شناسی هرمنیوتیکی» مارتین هایدگر و پل ریکور. این جریان که در واقع کوششی برای رسیدن به اندیشه‌های یقینی است - که پیش از آن به معنای توصیف پدیدارها به کار می‌رفت - به عنوان رویکردی فلسفی برای توصیف پدیدارها به کار می‌رود که به شهود و یا کشف حجاب از معانی «ذات» می‌انجامد.

ما در این مجال و مقال بر آنیم تا ضمن ریشه‌شناسی لفظ «فنونولوژی» و بیان تاریخچه آن، تصویری از برخی از اندیشه‌های محوری و بنیادین هوسرل نظیر تأویل پدیدار شناختی، حیث التفاتی وجدان، شهود ذات و ... به دست دهیم.

## ریشه شناسی لفظ فنومنولوژی

اصطلاح «Phenomenology» مأخوذ از ریشه یونانی «Phainomenon» به معنای چیزی است که خود را می‌نمایاند یا پدیدار می‌کند، و پدیدار یعنی چیزی که ظاهر می‌شود. به سخن دیگر، پدیدار شناسی را می‌توان به مطالعه یا شناخت پدیدار تعریف کرد. علاوه بر این، یکی دیگر از معانی لفظ فنومنولوژی «درخشش و ظهور» است و از همین رو با لفظ «Photo» به معنی «تصویر» و نیز با لفظ فارسی «فانوس» ارتباط دارد.<sup>(۱)</sup>

## تاریخچه لفظ فنومنولوژی

با نیم‌نگاهی به تاریخ فلسفه معلوم می‌شود که لفظ «فنومن» و حتی لفظ مقابلش یعنی «نومن» در فلسفه افلاطون مطرح بوده است و او فقط نومن (یا ذات معقول) را متعلق علم حقیقی می‌دانست. اما لفظ فنومنولوژی لفظ جدیدی است و اولین متنی که می‌توان ردّ پای این لفظ را در آن یافت، ارغنون جدید ژان هنری لامبر، شاگرد آزاد کریستیان ولف، است. مراد وی از لفظ فنومنولوژی همان چیزی است که به «نظریه توهم یا پندار» (Theory of illusion) معروف است که خود صور مختلفی دارد. در حقیقت، مراد وی از شناسایی و شناخت «توهم» بوده است؛ یعنی آنچه می‌نماید که «هست»، ولی در واقع «نیست».

پس از لامبر، کانت این اصطلاح را در فلسفه خویش به کار برده است. از آنجایی که کانت با لامبر مراسلات و مکاتباتی داشته است، عده‌ای برآنند که کانت اصطلاح مذکور را از او به عاریت گرفته است.

توضیح آنکه، کانت بین نومن و فنومن تمایز قایل شده و معتقد است که عالمی که متعلق شناخت ما واقع می‌شود، عالم فنومن است و چون شناسایی جز به پدیدار دسترسی ندارد در نتیجه از شناسایی وجود یا امر مطلق نمی‌توان سخن گفت.

البته باید توجه کرد که مسأله اصلی کانت «فنومن» بوده است، نه «فنومنولوژی». به تعبیر دیگر، پدیدارشناسی به معنای خاص کلمه در نزد کانت وجود دارد که به «پدیدار شناسی انتقادی» معروف است.

منشأ رواج اصطلاح پدیدارشناسی در روزگار معاصر کتاب پدیدارشناسی روح هگل است. مقصود هگل از پدیدار شناسی این بوده است که هر آنچه هست جلوه‌ها و ظهورات روح مطلق است. به نظر وی، این روح است که در تاریخ ظهورات مختلف پیدا کرده است. در حقیقت، در نزد وی، پدیدارشناسی یا فنومنولوژی چیزی جز «نومن شناسی» نیست؛ زیرا وی، برخلاف کانت، معتقد بود که مطلق «شناختنی» است و از همین رو، مطلق را به عنوان «من» یا «روح» توصیف می‌کرد. البته، فرق عمده‌ای که میان پدیدارشناسی هگل و کانت مشهود است، در تصور رابطه‌ای است که میان پدیدار با هستی یا با مطلق برقرار است.<sup>(۲)</sup>

### پدیدار شناسی ادموند هوسرل

چنان که گفتیم، پدیدار شناسی به عنوان یک جریان فکری و فلسفی در قرن بیستم با نام ادموند هوسرل شناخته می‌شود. در حقیقت، هوسرل بود که به این فکر کهنه و قدیمی، که عبارت بود از هر نوع مطالعه توصیفی موضوع یا رشته‌ای تحقیقی که به توصیف پدیدارهای مشهود می‌پردازد، محتوی و معنای تازه‌ای بخشید. به نظر هوسرل، «پدیدار شناسی عبارت است از تحلیل ماهیاتی که به نحو بی واسطه متعلق تجربه شهودی قرار می‌گیرد، و همین عمل فکری است که هوسرل آن را به نام «شهود ذات» می‌خواند با عزل نظر از مسأله وجود خارجی آنها که این وجود، بنا به تعبیر این فیلسوف، «بین‌الهللین» قرار گرفته می‌شود.<sup>(۳)</sup>

توضیح بیشتر مطلب آن است که اندیشه هوسرل در دورانی باور شد و به شکوفایی رسید که اوضاع تفکر بحرانی بود و به سخن دیگر، در یک بن بست قرار داشت؛ بدین معنا که از یک سو، در این دوره، شوپنهاور از دنیا رفته و از نفوذش کاسته شده بود و از سوی دیگر، نیچه و رقبای او هنوز به شهرت بسزایی نایل نشده بودند و نیز نوعی جو شکاکیت بر این دوره، یعنی دو دهه آخر قرن نوزدهم، حاکم بود. در واقع، هوسرل در همین اوضاع نابسامان و بحرانی تفکر و در جو شکاکیت، همانند دکارت، سودای علمی مبتنی بر اصول مطلقاً یقینی را در سر می‌پروراند که در نهایت به تأسیس پدیدار شناسی منجر شد.<sup>(۴)</sup>

هوسرل برای رسیدن به هدف خویش برخلاف استادش برنتانو - که در پی آن بود که با ابتناء و اتکاء به روان شناسی تجربی برای فلسفه جدید اعتبار کند - بر آن بود که با اتکاء به علمی کاملاً نظری و مانند ریاضیات می توان این منظور را برآورده ساخت. این فیلسوف در اعلامیه خود با عنوان فلسفه همچون علم متقن ادعا کرد که فیلسوفان از همان ابتدا و در طول اعصار همواره فلسفه را به عنوان یک علم تعریف کرده‌اند و حال آنکه فلسفه فاقد چنین خصوصیتی بوده است. چنان که انبوهی از نظامها یا نظریات متضاد و مختلف در باب موضوعی واحد مثل جهان و مشتی عقاید شخصی، که هیچ اتفاق نظری درباره آنها در میان فیلسوفان نبوده است، جملگی گواه راستین این مدعاست. بنابراین، می‌توان گفت که فلسفه وجود ندارد. علاوه بر این، هوسرل اظهار می‌داشت که «من نمی‌گویم فلسفه علمی است ناقص، می‌گویم آن هنوز علم نیست و مانند یک علم شروع نشده است.» از این رو، باید نتیجه گرفت که فلسفه نه فقط وجود ندارد بلکه بالتبع تاریخ فلسفه‌ای نیز وجود ندارد و اصلاً با خواندن و مطالعه این فلسفه کسی فیلسوف نمی‌شود و از آموختن آنها علمی حاصل نمی‌شود.<sup>(۵)</sup>

پس، راه حل چیست؟ پاسخ این است که برای تأسیس یک فلسفه علمی باید هر آنچه را که به نام فلسفه است، به کناری نهاد و چشم را بر آن بست و بدون هیچ‌گونه تعصب و پیش داوری «به سوی خود اشیا» (toward the things themselves) روی آورد از چگونگی آنها پرسش کرد.

به نظر هوسرل، غایت نهایی و کمال مطلوب به علم همان تملک حقایق مطلق است. به سخن دیگر، غرض از علم، شناختن حقایقی است که برای همیشه و برای همه دارای اعتبار باشند. اما طریق وصول به حقیقت «بدهات» است؛ زیرا بدهات عبارت از تجربه یا شهودی که در آن عین اشیا برای ذهن عیان و مکشوف می‌شود. البته باید توجه کرد بدهات انواع مختلفی دارد که عبارتند از :

۱) بدهات قطعی (assertoric) که در آن امکان شک کاملاً منتفی نیست.

۲) بدهات یقینی (apodictic) که امکان شک در آنها وجود ندارد.<sup>(۶)</sup>

خلاصه سخن این که، اگر فلسفه سر آن داشته باشد که به عنوان یک علم قلمداد شود، صرفاً باید مبتنی بر بداهتی یقینی و ضروری باشد و همین است معنای اولیه تأویل پدیدار شناختی و ردّ و ارجاع.<sup>(۷)</sup>

## برخی از اندیشه های محوری هوسرل

### تأویل پدیدار شناختی

روش خاصی که هوسرل برای رسیدن به ذات یا (eidos) یا ماهیت پدیدارها به کار می برد و آن را دهلیز فلسفه خود می خواند، «تأویل پدیدار شناختی استعلایی» نام دارد. در این روش، پدیدارشناس برای پژوهش و آگاهی مستقیم از پدیدارهایی که در تجربه بی واسطه آشکار می شود، لازم است که از داوری و صدور حکم خودداری کند. هوسرل این امر را اپوخه (epoche) می نامد که به معنای «برهیز و خودداری یا تعلیق حکم» است که غالباً از آن با عنوان «روش در پرائتز نهادن» (bracketing) یا «تأویل و فروگاهش» (reduction) یاد می شود.<sup>(۸)</sup>

شایان ذکر است که مفسران آرای هوسرل تأویلهای و ردّ و ارجاعهای گوناگونی در فلسفه وی یافته اند که از جمله آنها: تأویل فلسفی است که در آن، ذهن تمام سیستمهای فلسفی را کنار می نهد و به ذات اشیا رجوع می کند. نوع دیگر تأویل، تأویل پدیدارشناختی است که در آن از اعتقاد به وجود جهان عزل نظر می شود و ذهن فقط به صرف پدیدار توجه می کند.<sup>(۹)</sup>

آنچه در نتیجه تأویل پدیدار شناختی باقی می ماند، من محض یا من استعلایی است و «مراد از من استعلایی، منی است که از خود تجاوز نموده و در برابر جهان قصد و التفات پیدا می کند و از آنچه تا به حال بوده تجاوز می نماید و تعالی می یابد، یعنی جهان را مورد توجه قرار می دهد و نسبتهای تازه با آن ایجاد می کند.»<sup>(۱۰)</sup> به عبارت دیگر در نتیجه این تأویل، آنچه نمی توان در وجود آن تردید کرد، همان «من» یا به تعبیر روشنتر، خود هر کس با افکار اوست. از اینجا می توان نتیجه گرفت که مراد از «من» همان من تجربی و وجدان مورد نظر روان شناسان یا من مابعدالطبیعی و شیئی متفکری که دکارت بدان قایل بود، نیست، بلکه مقصود از آن همان مدرک یا فاعل استعلایی و یا، به تعبیر بهتر، همان وجدان محض است. بدین

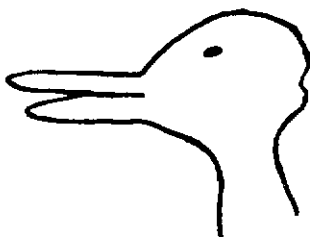
ترتیب، ضابطه صحیح، دیگر «فکر می‌کنم، پس هستم» نیست، بلکه «من فکری را فکر می‌کنم» ضابطه صحیح تلقی می‌شود.

فرق دیگری که تأویل هوسرل باشک دکارتی دارد، این است که به نظر هوسرل شک دکارتی، در واقع، به نفی جهان و به تبع آن به تهی بودن ذهن از متعلق منتهی می‌شود، ولی آنچه بر حسب تأویل پدیدارشناختی بر ذهن انسان پدیدار می‌شود، باقی می‌ماند و بی‌واسطه در مقابل وجدان یا در وجدان حضور می‌یابد.<sup>(۱۱)</sup>

### حیث التفاتی وجدان

چنان که گفتیم، هوسرل همانند دکارت در پی آن بود که معرفت آدمی را بر پایه‌ای مستحکم و تزلزل‌ناپذیر بنا نهد، به طوری که نتوان کمترین شک و شبهه‌ای در آن کرد. به نظر هوسرل، چیزی برای همه ما وجود دارد که چندان یقینی است که نمی‌توان در آن چون و چرا کرد و آن آگاهی ماست. اگر توجه کنیم، می‌بینیم که هوسرل و دکارت در این نکته همداستانند. اما همینکه آگاهی مورد تحلیل قرار گیرد، روشن می‌شود که همواره آگاهی «از چیزی» است و نمی‌تواند غیر از این باشد. آگاهی بدون اینکه آگاهی از چیزی باشد، نمی‌تواند به عنوان یکی از حالت‌های ذهن یا احوال نفسانی وجود داشته باشد.<sup>(۱۲)</sup>

به عبارت دیگر، هوسرل «حیث التفاتی» (intentionality) را که از استادش برنتانو به عاریت گرفته است، خصوصیت مشترک تمام حالات وجدان می‌داند، بدین معنا که آگاهی این خصوصیت را دارد نوعی التفات و جهت‌گیری است. به سخن دیگر، آگاهی همواره رو به چیزی دارد؛ یعنی، آگاهی از چیزی است. یعنی، اگر من فکر می‌کنم، به چیزی فکر می‌کنم و وقتی حس می‌کنم، چیزی را حس می‌کنم و هکذا. البته، می‌توان این مطلب را با مثالی از ویتگنشتاین، که به تصویر اردک - خرگوش معروف است، روشن ساخت. وقتی به این تصویر نگاه می‌کنیم، آن را یا اردک یا خرگوش می‌بینیم.



اما واقعیت آن است که ما در اینجا فقط یک تصویر داریم و همین یک تصویر است که ما با آن مواجه می‌شویم. پس، ناگزیر باید بپذیریم که سرچشمه این تفاوت در خود ماست. در واقع، ما به آنچه می‌بینیم، ساختار می‌دهیم؛ یعنی، به چیزهایی که از راه حواس تجربه می‌کنیم، چیز بیشتری می‌افزاییم که هوسرل آن را «نوئما» (noema) می‌خواند. در حقیقت، نوئما نوعی ساختار است. اما اینکه چه ساختاری به متعلقات تجربه حسی می‌دهیم، به تجربه‌های قبلی، کل زمینه تجربی ما و عوامل دیگر بستگی دارد. یعنی، اگر ما در محیطی پر از اردک زندگی کنیم و پرورش یابیم و حتی اسم خرگوش را نشنیده باشیم، به احتمال قوی، تصویر بالا را اردک می‌بینیم، نه خرگوش و البته عکس این مطلب نیز صادق است.

## پر کردن

نوئما یا ساختاردهی در عمل ادراک حسی همواره با سلسله‌ای از انتظارات قرین است، بدین معنا که وقتی مثلاً اردکی را می‌بینیم، انتظار داریم که نوعی تجربه حسی اضافه داشته باشیم که با تجربه حسی اضافی‌ای که از دیدن خرگوش انتظار داریم، متفاوت است. مثلاً، ما در مثال اردک انتظار داریم، که در صورت دست مالیدن بر روی آن، پرهای اردک را زیر انگشتانمان حس کنیم، همچنان که انتظار داریم که با دیدن خرگوش، پوست آن را حس کنیم. به عبارت دیگر، هنگام دریافت تجربه‌هایی که منتظرشان هستیم، مؤلفه متناظر «نوئما» باید «پر شده» باشد. یعنی، هر جا که ادراک حسی صورت پذیرد، نوعی «پر شدن» در کار است و این امر درباره همه حواس صادق است.

شایان ذکر است که این انتظار «پر شدن» است که ادراک حسی و سایر صورتهای آگاهی، مثلاً، تخیل را از هم متمایز می‌سازد. نوئما فقط در ادراک حسی

مطرح است و باید با تجربه های حسی من سازگار باشد، ولی اگر من با تجربه حسی «ناجور»ی که با انتظارات نوئمای من سازگار نیست مواجه شوم، چیزی غیر از آنچه پیش از آن انتظار دیدنش را داشتم، می بینم. اینجاست که، به تعبیر هوسرل، نوئمای من «منفجر» می شود و در نتیجه نوئمایی پیدا می کنم که با نوئمای قبلی و به تبع آن با انتظارات جدید، متفاوت است و این به نظر هوسرل همواره امکان دارد.

از آنچه که گفته شد معلوم می شود که به نظر هوسرل ادراک حسی همواره در بردارنده انتظاراتی است که از آنچه در حال حاضر «به چشم می خورد»، فراتر می رود و درباره آن همواره خطر به اشتباه افتادن وجود دارد و امکان خطا در ادراک حسی هرگز منتهی نیست.<sup>(۳۳)</sup>

## شهود ذات

به نظر هوسرل، فلسفه فقط علم مطالعه ذوات است. به سخن دیگر، پدیدار-شناسی هوسرل، در واقع، «فلسفه ذوات» است. چون وی بر این باور است که علم حقیقی علمی است که درباره امور ضروری باشد و فقط ذوات است که ضروری است. از سوی دیگر، ذات از نظر هوسرل فقط به معنی مفهوم کلی است و آن هم فقط به عنوان موضوع وجدان یا به مثابه پدیدار. یعنی، آنچه هوسرل در پی آن است، پدیدارها یا ذوات است؛ لذا، از آن رو که نمایان و ظاهر می شوند، آنها را پدیدار می نامیم و از آن رو که معنی و حقیقت چیزها هستند، می توانیم آنها را ذات بخوانیم.<sup>(۳۴)</sup>

توضیح مطلب آن است که هوسرل شهود را دارای دو قسم می داند: شهود حسی (sensible intuition) و شهود مثالی (eidetic intuition). به نظر وی، هر دو قسم شهود متعلقات خاص خود را داراست. متعلق شهود حسی، امور واقع (facts) (و متعلق شهود مثالی، ذوات (essences) است.

توضیح بیشتر آنکه، هوسرل به دو قسم علم معتقد است: قسم اول را «علم طبیعی» می داند که به امور واقع می پردازد. موضوع بحث در این قسم از علوم، افراد (individuals) موجود در طبیعت است. به همین دلیل، به نظر هوسرل،



می‌توان علوم طبیعی را با علوم تجربی یکی گرفت و مبنای چنین علمی را تجربه و به بیانی شهود تجربی دانست.

اما قسم دیگری از علوم وجود دارد که موضوع بحث آن اموری غیر تجربی از قبیل منطق محض، ریاضیات محض و... است. هوسرل هندسه را نمونه بارز این نوع از علوم می‌داند؛ زیرا هندسه نه به امور واقع، بلکه صرفاً به روابط و نسبتها می‌پردازد. هوسرل قسم اخیر علوم را «علوم ذوات» می‌خواند؛ زیرا موضوع بحث در این علوم «ذوات» است و مبنای این علوم «شهود ذوات» است، همچنان که مبنای علوم تجربی، شهود تجربی بود.

بدین ترتیب، هوسرل بر خلاف پیروان مذهب اصالت تجربه، که معتقد بودند ذوات (essences) نمی‌تواند متعلق هیچ نوع شهودی واقع شود، بر آن است که نه فقط شهود ذوات ممکن است، بلکه چنین شهودی مبنای همه علوم است. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که با پدیدارشناسی و از طریق فرآیند تمثّل (ideation) می‌توان راهی به شناخت ذوات اشیاء پیدا کرد.<sup>(۱۵)</sup>

### پی‌نوشتها

- ۱- ریخته گران، محمد رضا؛ پدیدار شناسی چیست؟ فصلنامه فلسفه، دوره جدید (ضمیمه مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران)، شماره های دوم و سوم، صص ۲۰۰-۱۹۳.
- ۲- دارتیک، آندره؛ پدیدار شناسی چیست؟ ترجمه محمود نوالی، صص ۷-۳؛ نیزر، ک؛ ریخته گران، همانجا.
- ۳- فولکیه، پل؛ فلسفه عمومی یا ما بعدالطبیعه؛ ترجمه یحیی مهدوی ص ۳۱۴.
- ۴- ریخته گران، همانجا.
- ۵- روزه ورنو- زال وال؛ نگاهی به پدیدار شناسی و فلسفه های هست بودن؛ بر گرفته و ترجمه یحیی مهدوی؛ ص ۲۷.
- ۶- همان؛ ص ۲۹.
- ۷- همان؛ ص ۳۹.
- ۸- همان؛ ص ۲۹؛ نیزر، ک؛ الیاده، میرچا؛ دین پژوهی؛ ج ۱؛ ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، ص ۱۷۱.
- ۹- نگاهی به پدیدار شناسی و فلسفه های هست بودن؛ ص ۲۶.
- ۱۰- دارتیک، همان؛ ص ۲۰۰.
- ۱۱- نگاهی به پدیدار شناسی و فلسفه های هست بودن؛ ص ۲۹ و ۳۱.
- ۱۲- مگی، بریان؛ فلسفه بزرگ؛ ترجمه عزت الله فولادوند، ص ۴۱۳.
- ۱۳- فولسدال، داگنن؛ آرای هوسرل درباره بداهت و توجیه؛ ترجمه منوچهر صانعی، فصلنامه فرهنگ، ویژه فلسفه (پدیدار شناسی ۲)، سال نهم، شماره دوم، صص ۹۴-۹۱.
- ۱۴- نگاهی به پدیدار شناسی و فلسفه های هست بودن؛ صص ۴۷-۳۵.
- ۱۵- ریخته گران، محمد رضا؛ هوسرل و مسئله شناسی؛ فصلنامه فرهنگ، ویژه فلسفه (پدیدار شناسی ۲) سال نهم، شماره دوم، صص ۲۴۳-۲۳۷.

## منابع و ماخذ

- ۱) الیاده، میرچا (ویراستار)؛ *دین پژوهی*؛ ج ۱، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.
- ۲) دارتیک، آندره؛ *پدیدارشناسی چیست؟* ترجمه محمود نوالی، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۱.
- ۳) روزه ورنو - ژان وال؛ *نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن*، برگرفته و ترجمه یحیی مهدوی، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲.
- ۴) ریخته‌گران، محمدرضا؛ *پدیدارشناسی چیست؟* فصلنامه فلسفه، دوره جدید (ضمیمه مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران)، شماره‌های دوم و سوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۰.
- ۵) — *هوسرل و مسأله شناسایی*؛ فصلنامه فرهنگ، ویژه فلسفه (پدیدارشناسی ۲) سال نهم، شماره دوم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تابستان ۱۳۷۵.
- ۶) فولسدال، داگفین؛ *آرای هوسرل درباره بدهت و توجیه*؛ ترجمه منوچهر صانعی، فصلنامه فرهنگ، ویژه فلسفه (پدیدارشناسی ۲) سال نهم، شماره دوم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تابستان ۱۳۷۵.
- ۷) فولیکه، پل؛ *فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه*؛ ترجمه یحیی مهدوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۲.
- ۸) مگی، بریان؛ *فلاسفه بزرگ (آشنایی با فلسفه غرب)*؛ ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲.